



۲۰۱۹/۱۰/۱۰

محمد ولی آریا

لغزش دموکراسی سیاسی و قیام ملت خواهی کاذب

آنگاه که اتحاد شوروی از فرسایش استبداد داخلی فرو ریخت، سرمایه داری، مدال فتح موهومی را به سینه آویخت و فضای جهان را غوغای ثروت اندوزان بی پروا فرا گرفت که گویا حقانیت نظام استثماری به اثبات رسید.

اما عوامل فروریزی سوسیالیزم مستبد در شوروی، عمیق تر از آن بود که منادیان کاپیتالیزم بی بند و بار، ابلاغ می کردند، بخصوص هر روز مسلم تر می گردد که همان اعمال و اسبابی که شوروی را فرو لغزاند، اکنون پایه های سرمایه داری فرد گرای کلاسیک را فرو می ریزاند.

این عوامل چه بود که دیروز دیکتاتوری ای به نام پرولتاری را از پا انداخت و امروز نقاب از چهره کاپیتالیزمی به نام لیبرال پائین کشیده و بقای سرمایه داری استثمارگر فردگرا را زیر سؤال برده است؟

قبل از پرداختن به این سؤال، یک موضوع را باید روشن کرد تا در پرتو آن، صحبت ما صراحت بیشتر بیابد، اینکه وقتی ما از دموکراسی سیاسی حرف می زنیم، هدف همان دموکراسی ای است که در جهان سرمایه داری، به نام دموکراسی لیبرال شناخته می شود. دموکراسی ای که صرف در محدوده آزادی های سیاسی، چون حق انتخاب ارگان های اجرائی، قضائی و حقوقی، آزادی بیان و عقیده و سائر آزادی های صوری باقی می ماند و نمی تواند به حل تضاد های بنیادی اجتماعی و رفع استثمار بی بند و بار در جامعه بپردازد.

اگر به دقت دیده شود، آنچه اتحاد شوروی دیروز را فرو ریختاند، و آنچه امروز بنیاد سرمایه داری فرد گرا را به لرزه انداخته است، همان یک مفهوم و پدیده است و آن فقدان «دموکراسی» در کلیت معنی و محتوای حقیقی آن است. به عبارت دیگر، چیزی که سوسیالیزم شوروی را فرسوده ساخت، فقدان دموکراسی سیاسی بود و آنچه سرمایه داری فرد گرا را در سراشیب می لغزاند، فقدان دموکراسی اقتصادی است. یعنی در هر دو جای دموکراسی ها در محتوای علمی و امروزی، خود، نیم بسمل اند. اقتصاد شوروی فاقد عدالت سیاسی بود و سرمایه داری فرد گرای غرب فاقد عدالت اقتصادی است.

شاید چنین پنداشته شود که جهان سرمایه داری، واجد عنوان دموکراسی است، پس کمبود آن چیست؟ باید خاطر نشان کرد که جان مسئله از همین مغالطه آب می خورد، بدین معنی که تصور متعارف آن است که دموکراسی و سرمایه داری، مرادف و موازی همدیگر هستند که دموکراسی بدون سرمایه داری و سرمایه داری بدون دموکراسی نمی تواند باشد.

در حالی که همراهی دموکراسی و سرمایه داری در آغاز انقلابات بورژوازی در تحویل مناسبات تولید از فیودالیزم به سرمایه داری نو خاسته، وقتی صورت گرفت که از یکطرف ستم مالکان فیودال و استبداد نظام های سیاسی حافظ آن، یک حس انزجار از استبداد و مطلقیت را در جامعه کاشته بود و قشر منور جامعه را به این استنتاج رساند که باید نظام های مطلقه حافظ منافع ملکان بزرگ ارضی ساقط شوند. از جانب دیگر عدم کفایت نظام فیودالی برای تراکم ثروت و انسداد زمینه رشد بورژوازی تجاری، باعث گشت که ناراضیان اقتصادی، یعنی سرمایه داری نو خاسته و ناراضیان اوضاع اجتماعی خواهان آزادی های سیاسی، هر دو دست به دست هم بدهند که در نتیجه سرمایه داری مجبور شد با برادر اندری به نام دموکراسی در یک خانه زندگی کند؛ مگر اینها هیچگاه همراه و همگام نبوده اند. بخصوص با رشد نظام سرمایه و تراکم ثروت و اوج گیری تضادهای اجتماعی و طغیان استثماری آن، این دوگونگی و جدائی، روشن تر و وخیم تر گشت که بالاخره خردمندان اجتماعی را به این عقیده واداشت که باید نظام سرمایه داری استثمارگر را به نفع کارگران استثمار شونده، فرو ریخت.

نظام سرمایه داری، بخصوص در هویت کنونی بیش از حد فردگرای آن، از ریشه با دموکراسی و مردم سالاری مخالف است، سرمایه داری فردگرا، خواهان نظام سیاسی ای است که مقدرات جامعه را باید یک قشر «مریتو کرات» (شایسته سالار) و یا «پلوتوکرات» (ثروت سالار) اداره کند، و این قشر همان هائی هستند که می توانند چرخ اقتصادی را بچرخانند و ثروت بیندوزند. بنابراین خویشتن را شایسته گان بلامنازع حاکمیت و حکومت بر جامعه میدانند.

سرمایه داری فردگرا همیشه با حق «یک فرد یک رأی» مخالف بوده است و به شیوه های متعددی، با اشاعه نیرنگ های بیوروکراتیک، رشوه ها و تقلب در انتخابات، ممنوعیت افراد ملت از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، در زیر مقررات بسیار زیرکانه و مزورانه جلو گرفته است.

امروز این تضاد در بین سرمایه داری بی محابا و دموکراسی بر بنیاد مردم سالاری، شدت و وخامت غیر قابل علاجی یافته است. بخصوص که تراکم ثروت چنان بی بند و بار و چنان بی مهار شده است که هیچ سرحد و مرز انسانی ایرا دیگر نمی شناسد، امروز در ایالات متحده آمریکا منحصیث ثروتمندترین کشور جهان، هفت نفر، ثروت بیشتر از تمام نفوس کشور در مجموع دارد. در حالیکه عواید هریک از این هفت نفر، صد ها بلیون دالر در سال است، آنها حتی یک دالر مالیه نمی پردازند؛ مگر تمام عواید مالیاتی کشور به کیسه همین صاحبان صنایع نظامی، تکنالوژی جدید، بیمه های صحی و کمپنی های ادویه سازی و غیره می ریزد و بار کمر شکن مالیه را اکثریت بیچاره و کم درآمد کشور بر دوش می کشد.

این وضع امروز تنها شاخص اوضاع ایالات متحده نیست، بلکه همتاهای جهانی سرمایه داری فردگرا در برتانیه و کلیه رانندگان بی باک در این مسیر، چون روسیه و هند و چین و غیره همه در این مرداب فساد و بی عدالتی دست و پا می زنند.

سرمایه داری فرد گرای شرق و غرب بی اعتناء به حیات و زندگی کتله های وسیع انسان در جهان، ماشین غول پیکر خورد کننده و خرابکار خود را با تمام سرعت بر جاده های مملو از انسان بی نوا می راند، و بی پروا است که چگونه گرد و خاک کشنده آن فضای حیات و تنفس جهانیان را آلوده می سازد و چه سان لاشه بلیون ها انسان از این رانندگی حریصانه بی باک، بر خاک می غلند.

امروز ما به روشنی می بینیم که دموکراسی های سیاسی در جهان سرمایه داری فردگرا، روز به روز فرو می لغزند. اکنون دیگر دموکراسی در این جوامع بیانگر نقش اکثریت جامعه در تعیین مقدرات سیاسی نیست، و اکثریت مردمان این جوامع اعتماد و اعتبار خود را نسبت به دموکراسی ادعائی پلوتوکرات ها (ثروت سالاران) باخته اند. همان است که ما نقش اکثریت را در انتخابات ها بسیار کم رنگ و ضعیف می بینیم و شاهد هستیم که دیگر کسب آرای اکثریت ملت در جامعه هدف انتخابات نیست، بلکه هر کاندید و سازمان سیاسی در صدد است صرف اقلیت های دور پیش خود را راضی کند و آرای آنها را به صورت یک اکثریت ضعیف و شکننده کسب نماید. چنانچه انتخابات سال «دوهزار و شانزده» ایالات متحده را اقلیت های ناراض و تبعیض طلب و سرمایه داری محافظه کار از آن خود کردند، و سرنوشت انتخابات «دوهزار و بیست» را اقلیت های نژادی، جوانان مقروض از مخارج تعلیمی، و بیماران فاقد بیمه صحتی خواهند ساخت، نه اکثریت ملی و سراسری، آنهم اگر احیاناً ماشین عظیم و نیرومند سرمایه اجازه بدهد. به عبارت دیگر در جوامع سرمایه داری فردگرا، دموکراسی از اکثریت نُهی شده است، یعنی به اصطلاح غرب «دی مَسِیَای» (انبوه زدا) و یا «اقلیت گرا» گردیده است.

اما قضیه در همین جا یعنی تا فروکش دموکراسی پایان نمی یابد؛ بلکه اوج گیری تضاد های اقتصادی و افزایش ستم استثماری باعث آن گردیده است که کلیه نظام سرمایه داری فرد گرای انگلوساکسون و سرمایه داری فاسد تازه به دوران رسیده در سایر ملل جهان به یک بن بست شکننده برسند که دیگر رژیم های وابسته این زر اندوزان، قادر به پرکردن این گودال عمیق بین فقیر و غنی در جامعه نیستند و جوامع انسانی از یکطرف بسوی بحران و نارضایتی اوج گیرنده و انفجار آمیز روان است و از جانب دیگر آزمندان سیری ناپذیر، حاضر نیستند از کوچکترین عواید و منافع ناپاک خویش صرف نظر کنند و همان است که هیزم یک آتش نفرت و نارضائی در سراسر جهان انباشته شده است؛ اما نمایندگان سیاسی نظام های بهره کش و ستم گر اقتصادی به جای یک چاره اندیشی اساسی و انسانی، می کوشند به هر وسیله ممکن جلو این روند عدالت خواهی جهانی را بگیرند که در نتیجه همه به یک وسیله بسیار حقیر و مفسدانه متوسل شده اند و آن این است که بار تمام فساد اقتصادی و اجتماعی را بردوش توده های بی نوای جامعه می اندازند و همه مصیبت های ساخته خود را ناشی از وجود بیچارگان مهاجر و پناه گزینانی قلمداد می کنند که خود زمینه همه بی نوائی ملی آنها را پی ریخته اند، تا از یکطرف بر توطئه ها و سرکوب سیستماتیک، ناشی از ستراتیژی های جهانخوارانه خویش پرده بیندازد و از سوی دیگر بحران های اقتصادی ملی را در زیر چنین سرپوشی مخفی و پنهان کنند و همچنان ساده لوحان سیاسی را در جوامع خویش، به جلوه گاه های کاذب ملت خواهی های بی بنیاد، پیوست نگه دارند، تا یک لشکر ایله جاری و یک اقلیت کودن را در عقب خویش بسیج داشته باشند.

ما آغاز این روند خام تهمت پراگنی و بهانه سازی را در قالب یک ملت خواهی کاذب در ایالات متحده دیدیم که به زودی به بریتانیا نیز سرایت کرد، و بازار یک تبعیض طلبی محقر گرم شد و همه لجن های سیاسی بسوی پناهگزیانان ستم دیده پرتاب گردید که چون خاک خشک به هیچ جای نه چسبید؛ ولی رژیم های متمسک به این نیرنگ را در بحر نامرادی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی و حتی اخلاقی غرق کرد.

مگر نتایج وخیم چنین بازی محیلانه، به همه جای سرایت کرد و همه مردم دشمنان را به اقدامات ضد انسانی بر خلاف توده های ملی شان ترغیب و تشویق نمود، چنانچه رژیم دیکتاتور چین با این چراغ سبز، بیش از

چهل میلیون مسلمان «ایگر» را در پنجهٔ منحوس خود می فشارد و یک و نیم میلیون مسلمان را بدون دلیل و جرم، صرف بخاطر معتقدات ایمانی آنها بر خلاف کلیه پرنسپپ های انسانی و حقوق بشری به زندان انداخته است.

رژیم مکار « میانمار » که رئیس آن با حيله گری وقیحانه حتی جایزه نوبل صلح کاذب را از غرب حاصل کرد، بیش از پنجمصد هزار مسلمان را از خانه و کاشانهٔ شان با نیت منحوس « پاکسازی قومی» از کشور راند و به دامن ملت معصوم و فقیر، اما با ایمان بنگلادیش انداخت؛ مگر هنوز مدال صلح غرب را به سینه دارد. هند با روی کار آوردن یک فاشیست خنثی، در حال ساختمان زندان ها برای چهارصد هزار مسلمانان « آسام » است، و با بی آزرمی یک وطن خواهی کاذب، بر کشمیر حمله برد و با کشتار و زندانی سازی مسلمانان کشمیر میخواید ناکامی فساد نظام سیاسی و اقتصاد بهره کش و بی رحم را در هند پرده پوشی کند و ملت هند را بفریبد، که حتی این موج فاشیسم عقیم رژیم مسلط برهند، در این اواخر به ارزش ها و حرمت های ملی هند نیز تجاوز کرد، همچنانی که دیروز «گاندی» را ترور کردند، امروز خاکستر او را دزدیدند تا هیچ افق انسانی و ملی را برای ملت هند باقی نگذارند.

چین و روسیه هر دو در بحر فساد ثروت اندوزی و فریاد های آزادی خواهی و دموکراسی در حال دست پا زدن اند، این ثروت اندوزان نوحاسته همین اکنون به شدت هرچه تمامتر مصروف کوبیدن و انهدام جنبش های دموکراسی و آزادی در بین ملت هایشان می باشند.

در برازیل یک فاشیست عقیم دیگر، بزرگترین منبع حیات ملت خویش و جهان (جنگل های آمازون) را به آتش کشید تا اراضی سوخته را برای شرکای مالی خویش هموار کند.

این است که ما گفتیم که زوال دموکراسی های بی بنیاد منجر به عروج ملت خواهی های دروغین گشته است. به عبارت دیگر سرمایه داری فردگرا هر روز بیشتر از پیشتر از دموکراسی و آراء و ارادهٔ ملی فاصله می گیرد و بجای علاج بیماری مهلک اجتماعی و اقتصادی، می کوشد با دارو های مسکن وطنخواهی های عقیم، ملت ها را بیهوش کند.

آنچه این درامهٔ نفرت انگیز را تکمیل می کند آن است که می بینیم چسان صدور دموکراسی های فرمایشی غرب درجهان عقب نگهداشته شده، همانند افغانستان فاقد اعتبار و اطمینان است، چه وقتی منافع شان در مداخله به امور ملل تقاضا می کند در عقب لشکر نامنهاد دموکراسی پیش می تازند و زمانی که اهداف شان به گونهٔ دیگر گشت، آنگاه با یک چرخش، دموکراسی و حقوق و آزادی های داده شده را انکار میکنند و سرنوشت ملت ها را به دشمنان و قاتلان آن می سپارند. و خود از آب گل آلود ماهی دلخواه می گیرند.

پایان

لغزش دموکراسی سیاسی و قیام ملت خواهی کاذب
aria_wali_3_laghzesh_democracy.pdf